

علوم انسانی در گستره تاریخ

دکتر عباس محمدی اصل



۱۴۰۰

سرشناسه: محمدی اصل، عباس؛ ۱۳۴۶-

عنوان و نام پدیدآور: علوم انسانی در گستره‌ی تاریخ / عباس محمدی اصل

مشخصات نشر: تهران: دیبای دانش، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۲۲ ص. شابک: ۸-۳۷-۶۴۴۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۲۱]-۱۲۲.

موضوع: علوم انسانی

موضوع: Humanities

رده‌بندی کنگره: AZ۱۰۱

رده‌بندی دیویی: ۰۰۱/۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۵۰۴۸۱۴

عنوان: علوم انسانی در گستره‌ی تاریخ

پدیدآورنده: عباس محمدی اصل

نوبت و تاریخ چاپ: اول ۱۴۰۰

شمارگان: ۴۰۰ نسخه

قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان



نشانی: تهران، میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه رشتچی، پلاک ۱۴، واحد ۴.

☎ ۰۲۱۶۶۹۲۲۰۲۷

☎ ۰۹۱۲۴۸۵۹۵۶۴

🌐 www.Dibayedanesh.ir

✉ Diba_Danesh10904@yahoo.com

📠 [Telegram.me/diba_danesh](https://t.me/diba_danesh)

📷 [Instagram.com/Dibayedaneshpub](https://www.instagram.com/Dibayedaneshpub)

کلیه حقوق این کتاب متعلق به نشر دیبای دانش است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

تقدیم به

آیور گراتان-گینس

که به من آموخت:

در عرصه آموزش،

گذشته نه بانکی است که باید مورد دستبرد قرار گیرد،

نه کلیسایی است که بتوان در آن عبادت کرد

و نه موزه‌ای است که بازدید از آن بی‌فایده باشد.

عباس محمدی اصل

فهرست

۷.....	سخنی با خواننده
۹.....	مقدمه
۱۵.....	نهاد، ایده و حرفه
۱۹.....	یونان باستان
۲۷.....	قرون وسطا
۳۵.....	رسانس
۴۱.....	سپیده‌دمان عصر مدرن
۴۷.....	روشنگری
۵۵.....	قرن نوزدهم
۶۵.....	قرن بیستم
۷۷.....	قرن بیست‌ویکم
۱۰۹.....	جمع‌بندی

سخنی با خواننده

اگر اصلی در قانون اساسی [ایالات متحده] وجود داشته باشد که بیش از هر اصل دیگری الزاماً دلبستگی آورد، این اصل آزاداندیشی است. نه آزاداندیشی برای کسانی که با ما موافق هستند؛ بل آزادی اندیشه‌ای که از آن متنفریم.

الیور وندل هولمز

علوم انسانی از علوم طبیعی متمایز است و این تمایز به نظریه‌ها و روش‌ها و موضوعات آن‌ها بازمی‌گردد. با این حال هر دوی علوم طبیعی و انسانی وجه تجربی دارند و به تجربه چونان رجوع سیستماتیک به واقع تکیه می‌زنند. زمینه اجتماعی پرداختن گروه اجتماعی خاصی به این علوم به سبک زندگی‌شان برمی‌گردد که از شرایط پیوسته روانی-تاریخی در متون خاص فرهنگی بروز می‌کند. این احوال مبین نحوه تفکر و سازماندهی بینش‌ها و روش‌ها و موضوعاتشان است. بقای ارزش آن‌ها نیز به حفظ این توازن در زمانه و زمینه‌های متفاوت است. از سوی دیگر درونی کردن این رویکردهای سیستماتیک به انسان و جامعه منجر به تغییر تصویری درباره ماهیت متمایز انسان‌ها و جامعه انسانی می‌گردد که یا ممکن است در علوم انسانی پیش‌فرض باشند و یا زمینه تحقق اجتماعی- فرهنگی‌شان را فراهم آورند و به لحاظ تاریخی، تمدن‌ساز گردند و معنای انسان را در قالب هر نهادی اعم از اقتصاد و سیاست و خانواده و مدرسه و دین و زبان و سازمان و حتی تأملات نمادینش متمایز دارند. توضیح کنش و واکنش‌ها و

تعاملات انسان‌ها یا معنای واقعی ارتباطات انسانی البته می‌تواند از علوم انسانی فراتر رفته و به علمی چون زیست‌شناسی و سیستم‌شناسی هم تکیه زند؛ اما انسان اجتماعی یا جامعه انسانی به آن‌ها تقلیل نمی‌پذیرد و آزادی معنادار او با پیچیدگی‌های وجود انسان و ارتباطات انسانی و تاریخ بشریت در آگاهی و زندگی نفی نمی‌گردد.

این جنبه‌های وجودی انسان نه کاملاً مشخص و نه قطعاً یکسان است. گاه آن‌ها یکدیگر را می‌گسترند و زمانی یکدیگر را شرطی می‌کنند و بدین سان هم توضیح او و هم کار با وی یا برنامه‌ریزی برایش را مشکل می‌سازند. همین که از یونان به این سو انسان را متمایز از حیوان تعریف می‌کنند، شاید به بهانه غفلت از زهدان زبانی انسان زمینه‌ساز تکمیل آن با برآمدن آدمی از خاک گشته و انتخاب زبان، نمادها، تفکر تأملی و فرهنگ و علایقی را نمایندگاری می‌کنند که علوم انسانی و انسجام درونی و انطباق بیرونی‌اش را از دستور زبان تا تاریخ ادبیات و روان‌شناسی اجتماعی و امثالهم متأثر می‌دارند. در همین پرتو می‌توان مشترکات علوم انسانی-اجتماعی با علوم طبیعی- فیزیکی را کاوید و تأثیرش بر فلسفه اخلاق و هنر و شناخت و امثالهم را پی گرفت.

عباس محمدی اصل
دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه

این همان افزایش دانش درباره واقعیت تجربی است که آشکارا با تفسیرهای تغییر یافته از این واقعیت همراه است. تالکت پارسنز

علوم انسانی (Human Sciences) یا علوم اجتماعی انسان‌گرا (Humanistic Social Science) و علوم اخلاقی (Moral Sciences) به مطالعه جنبه‌های فلسفی، بیولوژیکی، اجتماعی و فرهنگی زندگی بشر اختصاص دارند تا به شکلی بینارشته‌ای درک جهان انسانی را بیافزاید. این حوزه طیف گسترده‌ای از زمینه‌ها مثل تاریخ، فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، زیست‌شناسی تکاملی، بیوشیمی، علوم اعصاب، فرهنگ عامه و مردم‌شناسی را شامل می‌شود که به نحو بینارشته‌ای به مطالعه و تفسیر تجربیات، فعالیت‌ها، بر ساخت‌ها و مصنوعات مرتبط با انسان می‌پردازد. علوم انسانی سعی در گسترش و روشن ساختن دانش انسان از وجود آدمیان، ارتباط متقابل آن‌ها با سایر گونه‌ها و انواع و سیستم‌ها و توسعه مصنوعات در جریان تداوم بیان و اندیشه انسان‌ها دارد. مطالعه پدیده‌های انسانی، مطالعه تجربه انسانی است و لذا ماهیتی تاریخی و جاری دارد. این امر نیازمند ارزیابی و تفسیر تجربه تاریخی بشر و تحلیل فعالیت فعلی بشر است تا درک درستی از پدیده‌های بشری به دست آمده و رؤس مطالب تکامل بشری طرح گردد. علوم انسانی وجه انتقادی- عینی دارد و آگاهانه از وجود انسان و چگونگی ارتباط آن با واقعیت دم می‌زند. علوم انسانی در رابطه میان حوزه‌های

مختلف انسانی از جمله تاریخ، جامعه‌شناسی، فرهنگ عامه، انسان‌شناسی و اقتصاد و پیشرفت‌هایی مانند ژنتیک، زیست‌شناسی تکاملی و علوم اجتماعی متوجه درک زندگی انسانی-اجتماعی در حوزه‌های خاص و به‌سرعت در حال تغییر جهان است. استفاده از روش تجربی مثلاً در حوزه روان‌شناختی علاوه بر تأمل معناکاو در ساخت، کارکرد و سازگاری انسان با محیط اجتماعی صورت می‌گیرد که ضمناً مرزبندی‌اش از علوم طبیعی را نیز بر عهده‌دارد. (Wright, 1971)

اصطلاح علم از کلمه لاتین دانش (Scientia) گرفته شده و به هر شاخه‌ای از مطالعه و غوررسی اشاره دارد که برای نشان دادن مجموعه سیستماتیکی از فاکت‌ها تنظیم شده‌اند ناظر بر عملکرد قوانین کلی. علم یعنی جستجو و انتقال سازمان‌یافته و سیستماتیک دانش منسجم در هر حوزه از کلیت حیات انسانی-اجتماعی. این کلیت علاوه بر شرایط فیزیکی و زیستی حیات طبیعی متضمن شناخت‌هایی چون حقوق، جامعه‌شناسی، تاریخ و ادبیات است. این بدنه منسجم از دانش به‌طور منظم در قالب شبکه سازمان‌یافته اجتماعی پا به تمدن‌های تاریخی می‌نهد و وجه سیستماتیک آن با مشارکت و تجدیدنظر نسلیانه دانشمندان معنا می‌یابد. همین وجه سیستماتیک است که علم را از صرف مجموعه‌ای از اطلاعات فاقد ارتباطات ارگانیک مثل فرهنگ لغات یا کتاب راهنمای تلفن جدا می‌کند که فاقد انسجام نظری بوده و هم مبنای تلاش مستمر نسل‌های اندیشمندان در انتقال پیوسته و گسسته آن به شمار می‌آید. سرانجام اینکه علم در خلاً بروز نمی‌کند و حتی اگر اتفاقاً و کاملاً هم در شکل تولید منزوی و مجرد از واقع، درست و منسجم باشد؛ اما با میراث علمی به لحاظ عدم سازماندهی اجتماعی گره نمی‌خورد و از پیوندها و اتصالات انتقال سیستماتیک برخوردار نیست.

از نظر اثبات‌گرایان تنها دانش معتبر، دانش علمی است که از تأیید مثبت نظریه‌ها از طریق روش دقیق علمی با استفاده از محاسبات ریاضیات یا تحقیقات تجربی ناشی می‌شود. در نتیجه تأثیر اثبات‌گرایی، واژه علم اغلب به‌عنوان مترادف علم تجربی به کار می‌رود. علم تجربی دانش مبتنی بر روش علمی است، رویکردی سیستماتیک برای تأیید دانش که ابتدا برای برخورد با پدیده‌های طبیعی- فیزیکی و تأکید بر اهمیت تجربه

بر اساس مشاهده حسی ایجاد شده است. با این وجود حتی در رابطه با علوم طبیعی، تفاوت قابل توجهی بین دانشمندان و فیلسوفان علم از نظر روش معتبر علمی وجود دارد (Popper, 2002)؛ چنانکه مثلاً زیست‌شناسی تکاملی، زمین‌شناسی و نجوم که به مطالعه رویدادهایی غیرقابل تکرار اختصاص دارند، فقط می‌توانند به روایت‌های تاریخ طبیعی متکی باشند. اگر این روایت به خود سوژه‌های انسانی محدود شود، مطالعه پدیده‌های انسانی-اجتماعی نیز می‌تواند در زمره علوم طبیعی طبقه‌بندی شود. در این میان هرچند مطالعه کلاسیک زبان، ادبیات، موسیقی، فلسفه، تاریخ، دین و هنرهای تجسمی و نمایشی به‌عنوان علوم انسانی خوانده می‌شوند، علوم اجتماعی بیشتر به نهادهای اجتماعی ناظر است و اقتصاد و سیاست و فرهنگ یا تکنولوژی و بورکراسی و آموزش و پرورش و نمادهای معرفتی و شخصیت‌ها و الگوهای رفتاری و بوم‌شناسی و واقعیات غائی و امثالهم را در بر می‌گیرد. ابهام معنای به‌اصطلاح علم با استفاده گسترده از آن برای صور انتزاعی و غیرقابل تأیید با حواس در عین پیوند با تجربیات فیزیکی مانند منطق، ریاضیات و شاخه‌های نظری علوم کامپیوتر، نظریه اطلاعات و آمار تشدید می‌شود.

علوم انسانی که طی انقلاب علمی قرن هفدهم میلادی برای تمایز بین دانش فراطبیعی (علم الهی) و مطالعه توسط انسان (علوم انسانی) استفاده شد، نزد جان لاک به معنای دانش تولیدشده توسط آدمیان آمد (Locke, 1753/1970) و در قرن بیستم میلادی به علمی اطلاق شد که انسان را موضوع تحقیق قرار می‌دهد. (Spencer, 1873/1971) به عبارت دیگر واژه علم اخلاق توسط دیوید هیوم در پرسش راجع به اصول اخلاقی حسب مطالعه سیستماتیک طبیعت و روابط انسان مورد استفاده قرار گرفت؛ زیرا می‌خواست علم طبیعت بشر را بر اساس پدیده‌های تجربی درآفکند و هر چیز غیرقابل مشاهده را حذف کند و لذا با رد توضیحات غایت‌شناختی و الهیاتی و متافیزیکی به دنبال بسط روشی اساساً توصیفی بود که در آن پدیده‌ها دقیقاً مشخص شده و به همین لحاظ او بر ضرورت توضیح دقیق محتویات شناختی ایده‌ها و واژگان و ارتباط آن‌ها با ریشه‌های تجربی و اهمیت دنیای واقعی تأکید کرد. چنین بود که مثلاً

آدام اسمیت اقتصاد را در این معنا به عنوان یک علم اخلاقی متصور شد. (Young, 1997)

در واکنش به استقرار فلسفه پوزیتیویستی و هجوم به حوزه‌های سنتی اومانیستی مانند جامعه‌شناسی، محققان غیرپوزیتیویست در علوم انسان‌گرایانه شروع به تفکیک دقیق اما قاطع رویکرد روش‌شناختی مناسب این عرصه‌های مطالعاتی و مرزبندی ویژگی‌های متمایز پدیده‌هایی مثل سرگذشت‌نگاری از موضوعات علوم طبیعی کردند که در آن‌ها تعمیم یافته‌ها مهم‌تر از تفریدشان می‌نماید. به این معنا یوهان گوستاو درویسن نیاز علم انسان‌گرایانه به درک پدیده‌های مورد بررسی را با نیاز علوم طبیعی برای تبیین پدیده‌ها مقایسه کرد؛ در حالی که ویندلبناند برای بررسی توصیفی ماهیت فردی پدیده‌ها، اصطلاحات ایدیوگرافی را برای علوم مورد استفاده قرار داد تا قوانین تعمیم را تعریف کند. (Von Wright, 1971)

ویلهلم دیلتای از سوی دیگر تلاش‌های قرن نوزدهم میلادی برای تدوین روش‌شناسی متناسب با علوم بشری را بر پایه و در قالب علوم انسانی (Geisteswissenschaft) متضمن بیان طیف وسیعی از علوم اخلاقی به صورت جامع و منظم مطرح کرد که ضمناً شامل مطالعه علمی زبان، ادبیات، موسیقی، فلسفه، تاریخ، دین و هنرهای تجسمی و نمایشی نیز می‌شد. (Dilthey, 1989) این مطالعه علمی امکان دسترسی ادراک به واقعیت را بر پایه ماهیت بدیهی استدلال منطقی و اصل دلیل کافی می‌دهد. ماهیت خاص علوم انسانی اما مبتنی بر «تجربه درونی (Erleben)، تفهم (Verstehen) معنی عبارات و درک روابط جزء و کل در قبال علوم طبیعی (Naturwissenschaften) چونان "تبیین" پدیده‌ها با قوانین فرضی در "علوم طبیعی" بود». (Dilthey, 1927:86) ادموند هوسرل به تبع فرانتس برنتانو، فلسفه پدیدارشناختی خود را به گونه‌ای بیان کرد که بتوان آن را مبنای تلاش دیلتای دانست. (Husserl, 1973/1913) در سالیان اخیر اما از علوم انسانی برای اشاره به فلسفه و رویکردی به علم استفاده شده که به دنبال درک تجربیات بشری از منظری عمیقاً ذهنی، شخصی، تاریخی، زمینه‌ای، بینا فرهنگی، سیاسی و

معنوی است. علوم انسانی چونان علم کیفیت‌ها نه کمیت‌ها، شکاف سوژه-ابژه در علم را برنمی‌تابد و به‌طور خاص ابراز وجود در هنر، موسیقی، شعر، نمایشنامه، زبان و تصویر را به‌عنوان وضعیت انسانی آشکار می‌کند و باب گفتگو میان علم، هنر و فلسفه را دوباره می‌گشاید.

یکی از این محورها رفع دوگانگی سوژه-ابژه است. علوم اجتماعی اثباتی از زمان آگوست کنت با تأکید بر اهمیت مشاهدات بیرونی عینی و جستجوی قوانین عام بر پایه عملکرد و شرایط اولیه بیرونی کوشید ادراک ذهنی انسان را در نظر نگرفته و از رویکرد علوم طبیعی تقلید کنند. منتقدان اما استدلال کردند که تجربه و قصد ذهنی انسان چنان نقش محوری در تعیین رفتار اجتماعی انسان ایفا می‌کند که رویکرد عینی به علوم اجتماعی بیش از اندازه محدود کننده است و این در حالی است که روش علمی را می‌توان در مورد تجربه ذهنی و عینی به‌کار برد. اصطلاح ذهنی در این زمینه برای اشاره به تجربه روانی درونی و نه تجربه حسی بیرونی استفاده می‌شود و این به معنای تعصب و پیشداوری نسبت به انگیزه‌ها یا باورهای شخصی نیست که زمینه‌ساز خشونت گردد.

امروزه در هر حال موضوعات اصلی آموزش علوم انسانی شامل سیر تکاملی انسان‌ها، رفتار آنها، ژنتیک مولکولی و جمعیتی، افزایش و کهنسالی جمعیت، تنوع قومی و فرهنگی و تعامل انسان با محیط زیست از جمله پیشگیری و مصون‌سازی، بیماری و تغذیه است. مطالعه رشته‌های بیولوژیکی و اجتماعی که در چارچوب تنوع و پایداری انسان یکپارچه شده، دانشمند انسانی را قادر می‌سازد شایستگی‌های حرفه‌ای مناسب برای رسیدگی به این مشکلات چندبعدی بشر را بسط دهد. اگر سازمان اجتماعی جستجوی دانش مبین کار جمعی در این عرصه به اقتضای تعاطی نهادین با قضاوت انتقادی دیگران باشد، ایجاد دانش جدید و به تعبیری تأییدشده و قابل اعتماد از شرایط اجتماعی هنجارهای ایجاد و انتقال دانش خبر می‌دهد. علم در این پرتو در ملتقای نظریه و تجربه از عقل و عمل بهره می‌گیرد و در آرام‌جای نظریه می‌بالد. عقل و حس به یاری هم ذهن و عین را گره می‌زنند و هدایت نظری مشاهده با حساسیت

نظریه به مشاهده تکمیل می‌شود. دستاورد نهادین علم مبین الگویی از انتظارات و عادت‌های تثبیت‌شده اجتماعی است که وجه سازمانی آن با قوانینی مشخص اداره می‌شود. بدین قرار نهادینه‌سازی پدیده‌ای اجتماعی مثل علم علاوه بر توسعه سازمانی آن معرف الگویی از قوانین، انتظارات و عادات مستقر اجتماعی در تعامل کنشگران عالم و عامی با علم است. از جمله این ضوابط می‌توان به کنترل ذهن و خیالات محققان و عقول فردی‌شان در مواجهه با واقعیت جهان اشاره داشت که مشارکت ایده‌ها در جهان را به یاری تجربه محسوسات عمق می‌بخشد.

نهاد، ایده و حرفه

ترس از آسیب جدی نمی‌تواند
به تنهایی سرکوب آزادی بیان و اجتماع را توجیه کند.
لوئیس براندیس

دسته‌های اصلی جوامع تاریخی حسب دسترسی نابرابر به منابع اساسی مثل زمین کشاورزی به تقسیم طبقاتی نظیر طبقه حاکم، عوام و بردگان متعلق به اعضای طبقه حاکم یا تقسیم سیاسی بین روسای پشتیبانی شده توسط همیارانش و جمعیت عمومی گراییدند. دین‌یاران نیز اگر نه مدیریت که حمایت از آن را عهده‌دار شدند. تقسیم کار یدی و فکری بنابراین نتیجه سازماندهی جامعه به‌عنوان کشور است. این میراث اینک به دولت‌هایی رسیده که کنترل جامعه را حسب مدیریت تقسیم کار تولیدی-تخصصی برمی‌آورند و دوام و ثبات زمانی معقولی در قلمرو ثابت و کاملاً مشخص در اختیارشان می‌یابند. در این شرایط همچنان لایه اجتماعی متخصصان خصوصاً فکری هنوز متعلق به طبقه حاکم است و غیر از این نیز با اعضای خود در قالب گروهی منسجم هر نقدی را دستمایه ورود به قلمرو قدرت می‌سازند.

در بین‌النهرین و مصر، قشر کاتبان حاملان فرهنگ مدون بودند و میراث آن را به دوران هلنیستی تحویل دادند. در چین نیز توسط همین کاتبان فرهنگ ماندگارین تا عصر مدرن سازی ادامه حیات داد. این اقشار پس از آن بوجود آمدند که آبیاری مناسب کشاورزی مازادی به اندازه کافی عمده ایجاد کرد که بخشی از جمعیت

توانستند در فعالیت‌هایی غیر از تولید غذا تخصص داشته باشند. محوریت معبد و ارک حکومتی در مراقبت از تجارت دوربرد و مبادله بازاری محصولات میان گروه‌های مختلف تولیدکننده متخصص در کشاورزی، گلهداری، ماهیگیری و سایر مشاغل و احتمالاً سازماندهی صنایع دستی در قالب پروژه‌های عظیم ساخت معبد و مقبره و بارگاه سلطنتی یا جبران عواقب فاجعه‌های اقلیمی و جنگی نمود کرد تا مشروعیت‌شان حتی در جنگ و خشونت سازمان‌یافته محفوظ ماند. یکی از دلایل توسعه سیستماتیک ابزارهای مدیریت بورکراتیک با دسترسی به سیستم حسابداری، استقراض و تصفیه وام بود که پا به پای استفاده از خط و اندازه‌گیری استفاده می‌شد و مشترکاً توسط حاکم و دین‌یار برای ارائه خدمات عمومی در قبال مالیات و تنسیق اقتصاد سیاسی-دین عمل می‌کرد. طلیعه ظهور طبقه‌ای از نظروزران در تمایز از کارگران یدی و البته کنترل‌کننده آنان از اینجا دمید.

کار با ابزارهای تخصصی آموخته می‌شد و این امر به ابزارهای کتابت و تکنیک‌های ریاضی و فنون ابزارسازی نیاز داشت تا در آموزشگاه‌هایی متمایز از جریان استاد-شاگردی نهادینه گردد. نظروزران به‌جای کار عملی در دوره‌های کوتاه‌مدت عمدتاً در مدرسه وقت می‌گذراندند و در این اثنا منطقی برای طبقه‌بندی اشیا و آدمیان و امور و احوال ثابت و متغیر جهان عرضه داشتند. فرهنگ اولیه کاتبی توسط مشوق‌های مختلف جستجوی دانش حمایت می‌شد. علاقه فنی که به دنبال راهی برای دستیابی به اهداف مشخص بود، انگیزه رشد علوم طبیعی گردید؛ اما تفسیر یا مشروعیت بخشیدن به اوضاع در پی درک چرایی چیزها بویژه جامعه، فرهنگ و محصولات فرهنگی همان‌طور که هستند بود و از این‌رو پذیرش بالقوه آن‌ها انگیزه رشد علوم انسانی شد. در همه این موارد نیز رفتار با انسان‌های دیگر به‌عنوان اشیایی که باید دست‌کاری شوند، مسئله‌ساز ماند.

در طول هزاره بعدی، دولت بین‌النهرین تحت تأثیر تغییراتی عمدتاً ناشی از درگیری دائمی بر سر منابع اساسی مانند آب قرار گرفت. پادشاه به‌عنوان قدرت برتر سکولار تحت الشعاع تتوکراسی سنتی بود. حماسه‌ها از همین دوره به منصفه ظهور می‌رسند که

حمایت پادشاه را از تابعانش در غیاب دین‌یاران برجسته می‌کند. سنت باسوادی به شکل طبقاتی حفظ شد و کتیبه‌های سلطنتی مبین پشتیبانی ایدئولوژی از حاکمیت گردید. قشر فرهیخته برای قرن‌ها پادشاه را بانی معابد و شهرها و ترعه‌ها در ملتقای کارکردهای سیاسی و دینی تصویر کرد. دمکراسی ریشه‌دار این سامان در تمدن‌های زنانه پیشاتاریخ رفته‌رفته به تمشیت بورکراتیک امور دولتی توسط همین افراد باسواد و بافرهنگ برای رفع نیازهای جمعی مایل شد. این ساخت کلی با قراردادهای مکتوب و روابط پولی غنا یافت. افزایش استفاده از نوشتن زمینه‌ساز افزایش تعداد کارمندان باسواد و از این رو سرمایه‌گذاری روی این تخصص حرفه‌ای شد. برای اولین بار گروه سازمان‌یافته‌ای از کاتبان متمایز از قشر مدیران دین‌یار به منصف ظهور رسیدند و اصحاب این حرفه نیز به‌عنوان گروه خاص از خود و منافعی آگاه شد. نوشتن و محاسبه زمینه‌ساز تعمیق ادبیات و ریاضی گردید. نه تنها مازاد اقتصادی به امکان آموزش این قشر حکم داد؛ بلکه تمایز طبقاتی میان فراگیران نیز مشهود بود. گروه اجتماعی تابع در واقع فرهنگ را به نیابت از قدرتمندان و ثروتمندان میان جامعه رواج بخشید. دادرسی دادگاهی، تبلیغات سلطنتی، ادبیات اسطوره‌ای و امثالهم جملگی در خدمت این ساخت بود. استقلال فکری کاتبان به پایین‌ترین میزان می‌رسید و به نظارت دبیران بر امور رعایا و تنسيق تولیدشان محدود می‌شد. نساجی و سایر صنایع و تجارت خارجی نیز طبق اصول مشابه سازمان‌یافته بود و نشان می‌داد این ایدئولوژی در ذهن کاتبان آینده از طریق آموزش توسط بخشی از هم‌اینان در کنار تربیت مهندس و حسابدار و صنعتگر به ودیعت نهاده می‌شد. قشر کاتبان مورد اعتماد و ممتاز بود؛ اما هنوز سوژه‌ای مستقل و عضو حرفه‌ای خودمختار به شمار نمی‌آمد که ارزش‌ها و منافع خود را داشته باشد و لذا از این نظر وضعیت او خیلی متفاوت از دهقان و برده در زندگی قبیلگی نبود.

این احوال در شرایطی که نظارت مردمی بر عملکرد دولت‌ها قوی بود یا مکانیسم‌های اقتصاد آزاد پی گرفته می‌شد، فرق می‌کرد. توزیع برابر ثروت و قدرت به تعمیم سواد میان قاطبه اعضای جامعه حکم می‌داد که لازم می‌آمد کارهای تجاری و صنعتی یا حتی مسئولیت سیاسی مشترک شهروندی را به یاری بهره‌گیری از این میراث

فرهنگی برآورند. در این زمینه جدید، نقش و خودآگاهی اجتماعی تمایز پذیرفت. دبیران و منشی‌ها در کنار مشاغل مهندسی، حسابداری، نقشه‌برداری، قضاوت یا مباشرت به تحصیلاتی نه برای مقامات و فرزندان‌شان که برای داوطلبان عادی نیازمند افتاد تا عدالت اجتماعی خدشه بر ندارد و ضمناً کارآمدی بنا به شرط شایسته‌سالاری غنا پذیرد. این در حالی است که تحصیل سبب می‌شد عوام نسبت به اشراف متفرعن کاملاً غیرانتقادی رفتار کرده و مطیع نظم اجتماعی موجود گردند. این ضمناً مانع از میراث‌بری خانوادگی مشاغل دبیری و منشی‌گری حسب دریافت آموزش‌های خاص نمی‌شد. مقایسه تمدن‌های بابل و چین و مصر می‌تواند شواهدی برای این مدعیات فراهم آورد.

یونان باستان

نمی‌توان از تاریخ فرار کرد.
آبراهام لینکلن

چنانکه برآمد برخی از پیش شرط‌های بسیار کلی ظهور چیزی شبیه علوم انسانی به‌عنوان فعالیتی اجتماعی شامل تفکیک کار یدی و فکری و به رسمیت شناخته شدن کار فکری به‌عنوان شغلی خاص و ظهور فرهنگ باسوادی در کنار رشد تجارت و اصناف صنعتی و فنی متکی بر مهارت‌ها و معارف بود. مثلاً فرهنگ کتابت و دبیری و منشی‌گری اگر مبنای علوم انسانی گرفته شود، در بین‌النهرین و تمدن‌های معاصرش قابل ردیابی است. این همه به معنای انعکاس متقابل جریان‌های فکری و تغییرات مهم اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در هم است؛ چنانکه نظارت و مدیریت با کار عملی حرفه کاتبی مقارنت می‌پذیرفت یا استمرار هژمونی دیدگاه برده‌داران نتیجه تفسیر فرهنگی این قشر از اوضاع اجتماعی می‌نمود.

ظهور فلسفه پیشاسقراطی به‌عنوان تحقیق انتقادی و سیستماتیک صرفاً پاسخگویی سازمان‌یافته به کنجکاوی نبود. این دریافت تابع مطالبات و چشم‌اندازهای اقشار اجتماعی سامان می‌گرفت که دست‌کم سلطه کارهای فکری و تحقیر کار یدی تا حد بیگاری گرفتن از بردگان را نمایندگاری می‌کرد. مدیریت مشروع آزادمردان بر رعایا و بردگان در پرتو مشروعیتی حاصل می‌آمد که مباحثان و منشی‌ها و کاتبان شاغل به امور فکری برای وی تمهید می‌ساختند. فلسفه طبیعی با هدف درک پدیده‌های مادی جهان

به طریق فیزیکی و نه با استناد به نیروهای ماورائی نیز پس از آن ضرورت یافت که توضیح وقایع در مقیاس کلان نمی‌بایست از نظر کیفی با آنچه در کارگاه صنعتگر مشاهده می‌شود متفاوت باشد. سلسله مراتب متافیزیکی خلقت اینک با تئوری‌هائی تکمیل می‌شد که بررسی و بازرسی قوانین طبیعت در حد درک انسان را برای تأمین منافع فرادستان نیز لازم داشتند. به همین جهت هدف درک جهان مادی حتی در علم حیل بیش از تأمین قدرت تکنولوژیکی در پولیس‌های یونانی، تأمین اعمال قدرت بر همنوعان به جای فرماندهی فنی طبیعت می‌نمود. علم حیل (منجانیقون با اشتقاق از منجینق و منجنیک و ریشه واژه مکانیک از صورت تحریف‌شده میخنیق) یا علم حیله‌ها (به معنای هنر، صنعت، حرفه و اختراع)، نیرنجات یا علم نیرنگ‌ها از علوم کاربردی بود که با طراحی، ساخت، کارکرد و کاربرد ابزارها و دستگاه‌های گوناگون مکانیکی سروکار داشت و اعمال قدرت را تداعی می‌کرد. علم حیل به بررسی نظری مفهوم حرکت، تعیین مرکز ثقل اجسام، طراحی دستگاه‌های بالابر اجسام سنگین، استخراج و انتقال آب‌های زیرزمینی و ساخت ساعت‌ها و سلاح‌ها و ابزارهای موسیقی و ابزارهای مورد نیاز سایر علوم و صنایع و پیشه‌های گوناگون معطوف بود. عامل انتقال نیرو در این دستگاه‌ها هوا (در آلات الروحانیه)، آب، شن یا اجزای مکانیکی بود. مکانیسم این دستگاه‌ها معمولاً از عموم مردم پنهان نگاه داشته می‌شد و لذا عملکرد دستگاه‌ها برای‌شان عجیب بود و نوعی تردستی محسوب می‌شد و این علم را به همین سبب علم حیله‌ها (حیل) یا نیرنگ‌ها (نیرنجات) می‌نامیدند. علم حیل را معادل علم مکانیک در دوره جدید دانسته‌اند که در کاغذسازی، ساخت ترازو (اندازه‌گیری وزن اشیا و وزن مخصوص و مرکز ثقل یا گرانیگاه)، ساعت‌سازی (آفتابی و شنی و آبی و شمعی و جیوه‌ای)، دستگاه‌های آبیاری و آبکشی (تلمبه، توربین چرخ‌دنده، مکانیسم لنگ، شیر یک‌طرفه، سیلندر و پیستون و کاربرد باد در آسیاب بادی)، دانش احتراق (تولید سلاح‌های آتشین چونان تجلی واکنش‌های شیمیایی)، صنعت قفل‌سازی (قفل‌های کلونی و رمزی)، فولادسازی و هنر مشبک‌سازی فولاد (شمشیرسازی و ساخت اسلحه، زره و کلاهخود و سپر، کوره‌های ذوب آهن، تجهیزات تصفیه مذاب و وسایل آهنگری،

الواح مشبک، کتیبه‌های در و پنجره، قلمدان و ظروف، شیشه‌گری و بلورسازی، نساجی، کشتی‌سازی (کشتی‌های ماهیگیری و جنگی)، قَرَسْطون یا علم تعادل وزنه‌ها و محورها و اهرم‌ها (قیان)، اصطربلاب و تقویم مکانیکی (حُقُّ القمر)، لباس غواصی برای زیر آب ماندن و تنفس بلندمدت، جَزْعه (سنگی سخت برای ساخت مهره سوراخ دار دقیقی جهت تنظیم جریان آب ساعت‌های آبی)، آینه‌های سوزان ارشمیدس، سنگ‌شکن برای آسیای خمیر کاغذ و سنگ معدن طلا، ساخت منقاش، فواره (آبدزدک، سیفون)، چراغ خودکار، توزین اجسام و تعیین نسبت فلزات در آلیاژها، جَزْاَنَقال، دستگاه بخار، ساخت بعضی ابزارهای اندازه‌گیری مثل خط‌کش و پرگار، دستگاه عصاره‌گیری و حلاجی آبی، چرخ چاه، ابزارهای هوایی، ادوات موسیقایی مکانیکی با محرکه‌های هوایی و آبی و دولاب کاربرد داشت. دمکراسی شورایی یونان نیز فقط مختص آزادمردان بود. در عین حال نمی‌توان از تعارضات فلاسفه و دین‌یاران نیز گذشت؛ چنانکه مثلاً طب فلسفی صرفاً نه برای مداوای بیماران که به همان اندازه برای بیرون کشیدن‌شان از معابد و جستجوی علت طبیعی و نه حکمی یا مقدس یا تقدیری و آزمایشی برای امراض بود. جستجوی قوانین طبیعی در تاریخ واقعی و مورد مشاهده نیز در همین راستا صورت می‌گرفت. اختراع ضروریات زندگی یا تأمین تفریحات هم متوجه فرودستانی چون بردگان نبود. فلسفه (فیلوسوفیا به معنای عشق به خرد) هم که در جستجوی دانش بدون سودمندی بلافصل بود، به جهان مادی معطوف شد. در مجلس مردمی همیشه اشراف واقعاً ارزشمند بوده و در جنگ دارای برتری و در صلح از افتخارات نصیب داشتند. اهمیت مهارت بلاغی و استدلال نیز با روش دعا به درگاه خدایان فرمول بندی شده و مبارزات طبقاتی (نه بین ارباب و بردگان، بل بین شهروندان ثروتمند و فقیر) را تهییج می‌کرد که اغلب در حال تبدیل شدن به جنگ داخلی آشکار یا تعمیق دمکراسی در قالب قانون اساسی اشرافی بود. به‌جای بحث در میدان‌های آزاد شهر، شورای بسته بزرگان با مشورت مشاوران حاکم (و نه توسط دین‌یاران) تصمیم‌گیری می‌کرد. کاربرد عقل در قلمروهایی که تاکنون تحت سنت و اقتدار اداره می‌شد، بدین قرار در حوزه سیاسی رقم خورد تا راه بر سوءاستفاده‌ها و بی‌ثباتی‌هایی بسته شود که

دولت را از درون به نابودی تهدید می‌کردند. فلاسفه جویای حقیقت نیز منطق و ابزارهای درک جهان را فراهم آوردند. تأمین دانش و ثروت و فن از ارتباط یونان با تمدن‌های قدیمی همسایه (آموختن الفبا از فنیقی‌ها، سواد سامی) ضمناً سؤالاتی نظری راجع به رعد و برق و زمین‌لرزه‌ها و منشأ جهان پیش کشید که در ابتدا به صورت دینی پاسخ داده شد؛ اما فیلسوفان طبیعی فراتر رفتند و به علل و دلایل آن‌ها پرداختند و در زمینه‌های عملی مثل پیش‌بینی خسوف و کسوف به روش‌هایی چون نقشه‌برداری و حسابداری روی آوردند که از ریاضیدانان کاتب شرقی و مصری اقتباس کرده بودند. توانایی خواندن اکثریت شهروندان به واسطه تلاش اینان در رفع حصر آموزش از معابد صورت گرفت؛ زیرا فلسفه یونان به عنوان فلسفه طبیعی و به عنوان نوعی روشنگری با هدف رهایی از اقتدار سنت آغاز شد و این با روشنگری جدید فرق داشت که به فلسفه می‌تاخت. تأکید فیثاغورث بر ریاضی و فیزیک برای تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در پی راهی جهت بدست آوردن دانش بهتر از جهان مادی توسط حواس هم بود. تقابل امکان خطا در تجربه نفسانی و عینی راهی برای توسل به عقل چونان تنها منبع دانش خاص گردید که تا تلاش‌های زنون برای اثبات غیرمنطقی بودن حرکت پیش رفت. دستگاهی از آموزش عمومی برای پسران به شکل رایگان وجود داشت؛ ولی برنامه درسی به ژیمناستیک (آموزش نظامی مقدماتی)، املا و شمارش و موسیقی (قلمرو موزها و معطوف به خواندن سرودهای مذهبی و تقویت شخصیت و انتقال پیام اخلاقی) محدود می‌شد.

سیستم جدید اجتماعی پولیس حدود اواسط قرن پنجم قبل از میلاد شکل گرفت که در آن نقش افراد ثروتمند و فقیر در ساخت اجتماعی نهادینه شده و کمابیش مبدل به رسم و عادت گردید. مثلاً در آتن شاهد نقش‌های سازمان‌یافته مختلف سیاسی طبقات و گروه‌های گوناگون اجتماعی در یک دمکراسی مستقیم حتی علی‌رغم عدم شمول بر بردگان، زنان، کودکان و خارجی‌ها هستیم. سوفسطائیان در پی حفظ موقعیت اقتصادی-سیاسی نخبگان در این عرصه بودند و لذا راه نفوذ سیاسی در مجلس مردمی از پل پول می‌گذشت که می‌توانست حامیانی از میان مثلاً مشتریان را وادارد به دلخواه

رأی دهند و حتی امکان آموزش آن‌ها را برای ارائه عملکردی مطلوب در این مرحله فراهم آورد. مهارت‌های لفاظی و بلاغی در زندگی سیاسی شفاهی با تسلط بر موضوعات فلسفی چونان نوعی گفتمان فراسیاسی تأمین می‌شد و بوسیله آشنایی با ادبیات سنتی (هومر و امثالهم) تکمیل می‌گردید که چونان میراث فرهنگی مشترک بخشی از تربیت هر شهروند می‌گردید. در واقع سوفیست‌ها روشنفکرانی حرفه‌ای بودند که با تدریس چیزهایی امرار معاش می‌کردند که جوانان طبقه بالا برای دستیابی به موفقیت سیاسی نیاز داشتند. جنبش سوفیستی در آغاز مستقیماً از فلسفه طبیعی سرچشمه گرفت و مثلاً نظراتی چون عناصر اربعه و یافتن حقیقت در میانه هر چیز یا معیار بودن انسان برای همه امور، زمینه‌ساز فعالیت سیاسی گردید. بر این سیاق آموزش دستور زبان (قوانین استفاده صحیح از زبان)، بلاغت (بیان رسا) و دیالکتیک (هنر اقناع از طریق گفتگوی استدلالی با همه مغالطات و ترفندهای شبه منطقی) بنا به نیازهای مشتریان کارآموز نزد سوفیست‌هایی مثل پروتاگوراس رواج یافت که خصوصاً چون با معیار بودن انسان برای همه چیز در عرصه واقعیت‌های سیاسی و واگذاری تصمیم‌گیری به افراد آمیخت، به نسبی‌گرایی اخلاقی یا نیهیلیسم تغییر جهت داد. سقراط به فروپاشی ذاتاً اخلاقی آموزه‌های سوفیست‌ها واکنش نشان داد و فلسفه و منطق را به‌طور بنیادی و پایدار تغییر داد و افلاطون دیالکتیک را مرحله عالی فلسفه گرفت که منجر به دانش واقعی می‌شد؛ ولی ارسطو از آن به‌عنوان نوعی استدلال منطقی استفاده کرد که هدفش صرفاً کسب اعتبار بود. پراکسیس متخذه آنان سؤالات عملی را مستقیماً حل و فصل می‌کرد و به نظرشان چپستی فضیلت و خوبی و زیبایی نمی‌توانست به انتخابی ذهنی و خودسرانه وابسته باشد. «تحقیقات از ابتدا از اصل "شک سقراطی" آغاز می‌شد: "تنها چیزی که می‌دانم این است که هیچ چیز نمی‌دانم"». (Hoyrup, 2000:36) افلاطون تلاش سقراط برای تضمین اخلاق مطلق را ادامه داد و آموزش دانش را نه تنها با هدف دانستن که به‌عنوان بخشی از تلاش برای بهبود اخلاق جامعه دنبال کرد. فلسفه عملی او اعم از فلسفه اخلاقی و سیاسی با شعبی چون فلسفه زیبایی‌شناسی بنابراین علیرغم همه تأکیدش بر ایده‌هایی چون مُثُل به معنای تحلیل این سؤال بود که انسان چگونه باید

عمل کند. نقاط آغازین آموزه افلاطون توسط ریاضیات فیثاغورس و سنن منطقی-عقلانی فراهم شد. مع هذا افلاطون برخلاف فیثاغوریان واقعیت عالی را ریاضی نیانگاشت تا مجبور به مخفی نگه داشتن این دانش گردد؛ بلکه ریاضیات را زمینه‌ساز تقویت عقل جهت درک حقیقت برتر می‌پنداشت. اصل صور یا ایده‌های مادی برای او در جهان مثل قرار داشت که فرایند درک انتزاعی آن‌ها به استنتاجات عقلی نیازمند بود. از این نگره ذهن خود ما به‌عنوان بخشی از جهان معقول با این عرصه مثلی برخوردار داشته و اینک که فراموشش شده، به یاری یادآوری می‌تواند آن را به خاطر آورد. لذا برنامه آموزشی وی این بود که به اذهان مستعد اجازه دهد به درک خیر برتر برسند و آنگاه است که اشکال دیگری چون اخلاق از آن نشئت می‌گیرد و چون خرد در این مرحله کامل شد، فیلسوفان واقعی به‌عنوان منادیانش می‌توانند وظیفه اداره دولت را به عهده گیرند؛ زیرا تنها آن‌ها قادر به تشخیص این خواهند بود که کدامیک از اقدامات باید به‌عنوان سیاست خوب انتخاب شود. آکادمی محل پرورش نوجوانان و جوانان به نزد افلاطون بود که فلاسفه و ریاضیدانان در آنجا تحقیقات خود را به‌طور مشترک انجام می‌دادند. فلسفه افلاطون معرف دغدغه وی از بحران انکارناپذیر دولت‌شهر معاصر او و تسخیرش توسط بیگانگان بود که به نظرش ریشه در خودخواهی فردگرایانه حاکمان داشت و جز با تربیت شهروندان تابع دولت به سعادت‌مندی دست نمی‌یافت. آموزش مطلوب شهروندان که احتمالاً نصیب طبقات مرفه و فرهیخته خصوصاً در سطوح عالی می‌شد، از نظر او شامل دستور زبان، بلاغت، دیالکتیک، حساب، هندسه، نجوم و موسیقی بود. این ایدئولوژی‌های محافظه‌کارانه با تأکید بر تقدم دولت و ساخت‌های اجتماعی موجود نسبت به گذرایی آمد و رفت افراد بیشتر توسط نوعی آرمان‌گرایی عینی پشتیبانی می‌شد که به تمامیت‌خواهی نزدیک می‌نماید. ارسطو هم دستگاه فلسفی-متافیزیکی کامل و جامعی پرورد که شامل مباحثی چون نظریه تغییر و حرکت (فیزیک) و توصیف آسمان و تاریخ طبیعی و حتی طب و روان‌شناسی نیز بود و اخلاق، نظریه سیاسی، فن بیان و شاعری از جمله موضوعاتی بود که آن‌ها را در کنار فلسفه، ریاضیات و پزشکی مطرح کرد. ارسطو در واقع‌گرایی خود صور را به‌واسطه مشارکت آن‌ها در افرادی حقیقی

پنداشت که وفق شباهات همخانواده قابل دسته‌بندی هستند. کمال و رشد اجزاء به سمت نیل به حد متوسط خصائص صور است. سیاست به‌عنوان علم باید شکل زندگی صحیح انسان به‌عنوان حیوانی سیاسی را در پولیس تعیین کند و لذا انشعابات دانش در این عرصه به‌کار می‌آید. در این صورت ممکن بود طبقات حاکم به کنترل طبقات پایین بنا به جنب‌وجوش مضر و خواسته‌های غیرقانونی یا اشتیاق بی‌دلیل و خشم خشونت‌آمیز آن‌ها بپردازند. رواقی‌گرایی، اپیکوریانیسم و نوافلاطونیسم نیز جز به راه مواضعه کاری نرفتند و پیامدهای اخلاقی یا شبه‌دینی آن‌ها همچون اثبات هماهنگی کیهان یا کاربرد اتمیسم فیلسوفان طبیعی حافظ وضع موجود به‌واسطه فراموشی تمامیت نسبت جزء و کل از آب در آمد تا بر این اساس نظم اجتماعی به خطر نیافتند.

قرون وسطا

بہتر است در این دنیا فکر کنم خدا هست
و وقتی به دنیای دیگر رفتم بدانم کہ نیست.
و این بسیار بہتر از این است
کہ در این دنیا فکر کنم خدا نیست
و در آن دنیا بفہم کہ هست.
آلبر کامو

اوایل قرون وسطا تفسیر لاتین از میراث باستان در تمایز از تعابیر مسیحیان شرقی (ارتدکس و امثالہم) و حتی مسلمانان شکل گرفت کہ بعدها ظہور اومانیسیم و علوم انسانی را طلایہ‌داری کرد. در دوران باستان کلاسیک اکثریت زیادی از مردم در مراکز غیرشہری بہ عنوان تولیدکنندہ مواد غذایی زندگی می‌کردند؛ زیرا تکنیک‌های کشاورزی بہ تولید مازاد محصولات بر مصارف محدود اجازت نمی‌داد و لذا جز اقلیتی نمی‌توانستند بہ فعالیت‌های دیگر اشتغال ورزند. شہرہایی کہ مرکز نوآوری‌های فرهنگی و فرہنگ باسوادان بودند، در اواخر دوران باستان از اشراف خالی شد؛ زیرا بہ‌طور فزاینده‌ای در املاک و مستغلات خود در حواشی شہرہا رحل اقامت افکندند. با تغییر ساخت اجتماعی ضمناً کارگران یدی بیش از پیش تابع دولت شدند کہ وضعیت حقوقی واقعی آن‌ها را بہ وضعیت بردہ‌ها نزدیک می‌کرد. در عین حال مستخدمان بیشتر شبیہ رعایای بعدی غالباً در املاک و مستغلات اشراف مستقر می‌شدند. بدین سان در آغاز قرون وسطا گرچہ بردگان بہ حیات خود ادامہ دادند و خصوصاً در املاک بزرگ اشراف بہ کار

گرفته شدند؛ اما انحطاط جامعه برده‌داری سرعت گرفت و توسعه فئودالیسم آغاز شد. از پیامدهای این وضعیت آزاد خصوصاً تأمین حقوقی محدود برای سرف‌ها علیرغم کار رایگان و تعهدات خاص‌شان بود. بدین قرار پیامدهای ایدئولوژیک برده‌داری حداقل تا حدی تغییر کرد. اشراف جنگجو درست مثل اشراف باستان نگاهی تحقیرآمیز به کارهای یدی داشتند. در کلیسا و صوامع اما کار یدی به‌عنوان وظیفه رهبانی تجویز می‌شد. راهبان خواسته و ناخواسته در مدیریت املاک خود مشارکت داشته و به‌واسطه سوادشان خصوصاً از رعایا و مایملک دیگر مراقبت می‌کردند. کلیسا ضمناً به جمع‌آوری و احصاء نیروهای مردمی برای حاکمان و اشراف خصوصاً در دوره‌های جنگ و کشورگشائی می‌پرداخت که زمینه‌ساز ایجاد ساخت‌های اداری خصوصاً برای کنترل فتوحات گردید. کاتبی غیرمولد در فرهنگ دوران باستان کلاسیک بدین قرار تولیدی شد. مع‌هذا عملکردهای جدیدش در قالب نهادهای اجتماعی عصر و شرایط تاریخی متفاوتی قرار گرفت. در پرتو این ایدئولوژی جدید بود که کمابیش کار به‌عنوان وظیفه انسانی و نه خدمت در قلمرو فئودال‌ها و دین‌یاران قلمداد گردید. کلیسا در برهه اول قرون وسطا نهادی بود که بیش از هر چیز دیگر و بویژه بیش از قدرت در حال ظهور سلطنتی به تأمین انسجام اجتماعی از طریق حقوق الهی پرداخت. لذا اشراف صاحب زمین سطوح بالای دستگاه کلیسایی را اشغال کردند و صوامعی با عمدتاً راهبان خودشان بنا نهادند. به این ترتیب کلیسا و گذشته فرهنگی آن اغلب حمایت اشراف را جلب کرد. از این لحاظ بازسازی اجتماعی این عصر وفق شکل‌گیری دولت‌ها و سیستم‌های جدید حقوقی بر پایه مسیحیت استوار گشت. کاتبی و اقتدار درآمیخت و الگوهای فراقومی را ایجاد کرد که از حقوق روم برای تدوین اصول کلی و حتی آموزش بهره گرفت. تأثیر نتیجه این وابستگی فرهنگی بر رنسانس چشمگیر است. البته قرون وسطا با افت و خیزهای فراوان جمعیتی و همچنین اقتصادی-سیاسی مواجه بود و در دوره‌های فروپاشی اجتماعی و اقتصادی، توان فرهنگی و بویژه تعلقات علمی به قهقرا رفت. در عین حال اما از طرف دیگر در هر طغیان نیز زندگی فرهنگی و تعلق علمی جدیدی پا می‌گرفت. ویژگی غالب در هر مناسبت مبین تلاش برای بازپس‌گیری حتی الامکان میراث از دست

رفته فکری بنا به شرایط روز اعم از پیش‌نیازهای فکری و همچنین موارد استفاده از آن‌ها در امر یادگیری و سایر فعالیت‌های فرهنگی بود.

در اوایل قرون وسطا، فعالیت مبتنی بر سواد در تدریس خانگی اسقف‌ها و آموزش راهبان ارائه می‌شد. گاه جسته و گریخته نیز خواندن نسخ خطی و استنساخ از آن‌ها در صومعه‌ها و تحت عنوان فعالیت ادبی و علمی انجام می‌گرفت. در این شکل قاعدتاً نگرش‌های جدید نمی‌توانست عمومیت یابد. تنها چند اسقف درباره ماهیت اشیا و ترتیب آفرینش چیزهایی نگاشتند و به زمینه‌های فنی دانش پرداختند. ذکر تاریخ کلیسا، تفاسیر گسترده کتاب مقدس و حساب تقویم کلیسایی نیز به این مجموعه اضافه می‌شود. دنباله نوآوری‌های تکنولوژیک در ارتش و حوزه کشاورزی به نحو محدودی شکوفا گردید. مهم‌ترین تغییر در تکنولوژی نظامی معرفی رکاب است که امکان سوارکاری بدون پرتاب شدن از زین را فراهم آورد. از آن به بعد سواره‌نظام سنگین تبدیل به نیروی مسلح مهمی شد و سپس با سلاح گرم سر از تحکیم حقوقی قلمروهای سیاسی در آورد. ساخت‌های فئودالی نوظهور به شوالیه‌های مسلح احتیاج داشتند؛ اما مستقیماً قادر به حمایت از آن‌ها نبودند و این کار را به پادشاهان واگذاشتند که چنین وظیفه‌ای را از طریق نجیب‌زادگان برمی‌آوردند. نوآوری‌های کشاورزی شامل معرفی محصولات جدید (یونجه، محصولات پروتئینی) و تناوب جدید محصولاتی می‌شد که با خیش شخم‌زنی قابل اتصال به چارپایان سنگین قابل استفاده بود. بدین قرار رشد جمعیتی و ثبات اجتماعی نسبی در کنار ادغام سیاسی و گسترش نظامی‌گری رقم خورد. سوادآموزی به ریاست اسقف‌ها برای تربیت مدیران بالقوه و راه‌اندازی سیستم اداری و کارمندان باسواد از طریق راه‌اندازی سیستم مدرسه سازمان یافت. مدارس نیز برای تربیت مقامات عالی‌آینده راه‌اندازی شد. آموزش هندسه اقلیدسی، ریاضیات و موسیقی باب گردید و تلاش‌هایی نظیر رزانه مثلاً در راستای تلفیق الهیات مسیحی با دیدگاه نوافلاطونی صورت گرفت. فراگیری زبان یونانی و فلسفه، ادبیات منظوم و مثنوی یا تاریخ حکومت و جنگ‌های پادشاهان دوران باستان بسط یافت. این وضعیت به‌گونه‌ای پیش رفت که مدارس کلیساهای جامع و صوامع عموماً ناپدید شدند و لذا پایه پرستش آثار

فراهم آمد. نیاز به مسئولان باسواد در کنار گسترش نوآوری‌های کشاورزی که بنیان اقتصادی بهتری فراهم کرد، زمینه‌ساز استخدام کارمندی شد که از محل مازاد تولید مواد خصوصاً زراعی ارتزاق می‌کردند. آن‌ها ذیل آموزش هنرهای آزاد، دستور زبان (از جمله مطالعه مقدماتی گزیده‌هایی از نویسندگان کلاسیک) و بلاغت (از جمله موعظه) و دیالکتیک استفاده از چرتکه تازه اختراع شده یا وارداتی و مقداری هندسه و بویژه هندسه نجومی خوانده بودند؛ ولی نظریه‌شناسی را به‌صورت سازمان‌یافته دنبال نمی‌کردند. هدف از رشد خودجوش آموزش و پرورش تربیت افرادی متدین به‌منزله خدام خداشناسی بود که از جانب متکلمان یا برای بسط زهد مطرح می‌شد.

دانشمندان مرتبط با کلیسای جامع و خصوصاً محیط تعلیم و تعلم آن در اوایل قرن یازدهم میلادی نظریه‌ای سیاسی را وفق اخلاق دینی مطرح کردند که سامان جامعه را مبتنی بر نظم کلیسایی و نظم شاهی-اشرافی و نظم کارگری می‌انگاشت. مع‌هذا واقعیت اجتماعی به راهی دیگر می‌رفت و مثلاً آموزش در فضای آرامش نسبی با بهبود تکنیک‌های کشاورزی در مواجهه با قحطی‌ها و تمرکز تدریجی قدرت در سلطنت و دستان پاپ به ایجاد حداقل نظم محلی بر این سیاق میدان داد. این عوامل با هم شروع جدیدی برای تجارت و شهرسازی بودند و زندگی در شهرها را به‌عنوان مراکز تجاری و تولید صنایع بزرگ ممکن ساختند. این شهرها مانند پولیس‌های اولیه یونان به بحث و گفتگو و ادعاهای دمکراتیک خصوصاً میان استادان صنعتگر نیز می‌پرداختند که تا حدی در اداره امور خود بدون دخالت فئودال‌ها مجاز بوده و می‌توانستند مبین آرزوی گروه‌های اجتماعی منفرد اولیه مثل محلات، اصناف صنعتگران و بازرگانان و سازمان‌های حرفه‌ای مشابه با میزانی از خودمختاری باشند. ریشه آرمان‌های دمکراتیک نیز ساخت‌های اخوت شهری بود که از اجتماعات خویشاوندی و روستایی اقتباس شدند. این درست به یونان می‌مانست که اخوت‌ها متشکل از افراد برابر بودند و اهداف و استراتژی‌های مشترک خود را می‌یافتند. از سوی دیگر مدارس دینی واقع در محیط شهری به تربیت اسقف‌هایی مستظهر بودند که بیشتر مواقع با جامعه شهری در تضاد به سر برده و می‌کوشیدند خود را از حاکمیت اربابان فئودال خلاص کنند. بنابراین